



سخن گفتن در باره جوانی که شهادت او دلیل محکمی بر ددمنشی رژیم بود، کار ساده ای نیست؛ به ویژه که او همنشین تمامی سال های عمرت باشد؛ از همین رو این گفت و گو برای خواهر شهید با دشواری بسیار همراه بود و ایشان فقط به خاطر مشارکتی هر چند اندک در یادآوری آن شهید، از وی با ما سخن گفت.

« شهید محبوبه دانش در قامت یک خواهر »

در گفت و شنود شاهد باران با فهیمه دانش آشتیانی

## راهش را آگاهانه انتخاب کرده بود...

فرد دیگری است.

از نحوه شهادت محبوبه برای شما چه گفتند؟

می گفتند همه به طرف خیابان کوکاکولا می رفتند. مردها به محبوبه گفته بودند شما برو و اینجا نمان. محبوبه به آنها گفته بود اگر کار درستی است که زن و مرد ندارد. اگر کار غلطی است که شما هم نباید بروید. به هر حال یکی از مأموران که می بیند او در میان آن همه مرد تنهاست، او را زده بود.

تأثیر شهادت خواهرتان روی زندگی شما و اعضای خانواده و بچه هایتان چه بود؟

محبوبه راهش را خیلی آگاهانه و دقیق انتخاب کرده بود. مادرم می گفتند با آنکه از راه پیمایی روز قبل کاملاً خسته شده بود، اما رفته و دیدم که دارد قرآن و نهج البلاغه می خواند و همان طور هم خوابش برده بود. محبوبه اغلب وقت ها روزه بود. زندگی اش در مسیر یک مذهبی آگاه و روشنفکر بود. در روز هفده شهریور هم می دانید که زن ها مقدم بر آقایان بودند و همین مسئله در مسیر انقلاب تحول اساسی ایجاد کرد. مادر و پدرم همیشه نگران او بودند که نکند گرفتار ساواک شود و نتواند شکنجه های آنها را تحمل کند. موقعی که شهید شد، مادرم خیلی بی قرار بودند و خواب نداشتند تا اینکه یک بار در خواب و بیداری حضرت زینب (س) را خواب می بینند که به ایشان می گویند، « آرام باش و بی تابی نکن. » از آن وقت بود که مادرم آرام گرفتند. محبوبه با نهایت آگاهی و بدون ذره ای تردید و تزلزل در این مسیر رفت. او در تمام لحظات زندگی فکر می کرد. خودش می گفت، « من حتی موقعی که دارم ظرف می شویم، به مسائل دینی و سؤال و جواب هایی که مطرح هستند، فکر می کنم. » پدرم همیشه دورادور بر نحوه رفتار و گفتار ما نظارت داشتند و در صورت لزوم با ما صحبت می کردند. مادرم هم واقعاً زن مقید و مؤمنی بودند.

خواهر محبوبه بودن سخت است یا آسان؟

سخت است، چون انسان با او مقایسه می شود و مردم توقع دارند که شبیه به او باشی و مثل او رفتار کنی.

آیا در زندگی شما حضور دارد؟

من محبوبه را فقط یک بار خواب دیدم، اما حضورش را همیشه حس می کنم. بعد از شهید شدن پدرم و از دنیا رفتن مادرم، غیبت محبوبه را بیشتر حس می کنم. محبوبه خیلی آدم خاصی بود. همیشه فکر می کنم چقدر خوب رفت و خوش به حالش که خیلی چیزها را ندید. اینها با رفتنشان راه را باز کردند. اگر آنها نمی رفتند، پایه های انقلاب محکم نمی شد. واقعاً چه چیزی بالاتر از این که انسان بداند دارد در راهی جانفش را فدا می کند که شاید وضعیت بهتری برای آنها بی که پشت سرش می ماند، ایجاد کند. ■

او مانع از انجام امور عادی نمی شد. با توجه به سن و سالش، خیاطی را هم در حدی که نیازهای خود را رفع کند، بلد بود. اهل ورزش هم بود. بچه متفکر و ناشاطبی بود. هر جا می رفت با خودش انرژئ مثبت می برد. خیلی فعال بود و آرام و قرار نداشت.

خبر شهادت او را چگونه شنیدید؟

من از سفر آمدم و کسی هم چیزی به من نگفته بود. در یکی از اتاق ها اعلامیه ای دیدم که نوشته بود، «محبوبه



نواحی

محبوبه خیلی آدم خاصی بود. همیشه فکر می کنم چقدر خوب رفت و خوش به حالش که خیلی چیزها را ندید. اینها با رفتنشان راه را باز کردند. اگر آنها نمی رفتند، پایه های انقلاب محکم نمی شد. واقعاً چه چیزی بالاتر از این که انسان بداند دارد در راهی جانفش را فدا می کند که شاید وضعیت بهتری برای آنها بی که پشت سرش می ماند، ایجاد کند.

جان! شهادت مبارک! همه چیزهایی را که ممکن بود من متوجه شوم، برداشته بودند. من تصورش را هم نمی کردم که منظور محبوبه خودمان باشد. گمان می کردم اعلامیه

هنگامی که خواهرتان شهید شدند، شما چند سال داشتید؟ بیست و دو سه ساله بودم. اینجا هم نبودم و بعد از ازدواج به خارج رفته بودم.

از فضای خانوادگی و کسانی که بر او تأثیر گذاشتند، آرامی و شلوغی او و هر چیزی که از یک خواهر به یاد انسان می ماند، بگویند.

شلوغ به معنای معمولی اش نبود، اما شاد و سرحال بود. در مورد مسائل اعتقادی و روح و معاد و اینکه در قیامت به چه شکلی محشور می شویم، خیلی از پدر سؤال می کرد. البته پدر به همه ما میدان می دادند که سؤال و بحث کنیم.

رفت و آمدهای خاصی که حتماً داشتید؟

روحانیون روشنفکری که بعدها هر یک در انقلاب شخصیت های شاخصی شدند، از جمله شهید بهشتی، شهید مفتاح، شهید باهنر و دیگران با پدرم مرادوه داشتند. از مادران بگویند.

مادرم یک زن به تمام معنی با گذشت، مؤمن و مخلص بود. آیا محبوبه با شما درد دل می کرد؟

تا قبل از ازدواج، رابطه نزدیکی داشتیم، ولی بعد که من رفتم خارج، البته رابطه مان به صورت سابق نبود، مضافاً بر اینکه با هم اختلاف سن هم داشتیم.

از ویژگی های اخلاقی او چه چیزهایی را به یاد دارید؟

بسیار آدم شجاعی بود، مخصوصاً در برخورد با افرادی که اعتقادات انحرافی داشتند و یا در مقابل مأموران ساواک خیلی هوشیار و شجاع بود. همیشه هم طوری لباس می پوشید که کسی به او شک نکند. او همیشه اعلامیه های امام و کتاب هایی را به همراه داشت و پدرم نگران او بودند، چون دلشان نمی خواست ما گرفتار مأموران ساواک بشویم و به ما اهانت بشود. در هفده شهریور از داخل جیب او اعلامیه امام را بیرون آورده بودند.

از نظر درسی و مطالعاتی چگونه بود؟

خوب بود. ریاضی فیزیک می خواند و بچه مستعدی بود. درباره گروه های مختلف بسیار زیاد مطالعه می کرد و حواسش کاملاً جمع بود. همیشه وقتی شبهه ای برایش پیش می آمد، از پدر سؤال می کرد و در اطرافش هم آدم هایی بودند که از آنها پرسد. دوستان پدر هم که افراد روشنفکر و روشنی بودند و از آنها هم سؤالانش را می پرسید.

از نظر اخلاق فردی، مثل نظم و ترتیب و آراستگی و یادگیری مهارت های مختلف چگونه بود؟

از نظر نظم و ترتیب که خیلی بچه مرتبی بود. از نظر رسیدگی به همه کارها و برنامه ریزی هم طوری بود که هم به درش می رسید و هم در جنوب شهر جلسات مطالعاتی می گذاشت و به همه کاری می رسید. فعالیت های سیاسی